فریدریش نیچه

زندگی‌نامه‌ای فلسفی

جولیان یانگ

ترجمهٔ محمد دهقانی

نشرنی

فهرست مطالب

یادداشت مترجم ..... سیزده

سپاسگزاری ..... بیست‌وسه

شرح علائم اختصاری ..... بیست‌وپنج

بخش یکم: جوانی

۱. دا کاپو ۳

روکن ۳؛ ناومبورگ ۱۴؛ خدا ۲۳

۲. پفورتا ۲۷

میراثی دوگانه ۲۸؛ برنامهٔ درسی ۳۴؛ انجمن گرمانیا ۳۵؛ شک مذهبی ۳۷؛ عصیان سال‌های نوجوانی ۳۸؛ دوستان جدید ۴۱؛ پایان دوران مدرسه ۴۲؛ آثار ادبی ۱۸۵۸–۴۳ ۱۸۶۴؛ دین ۴۴؛ موسیقی ۴۸؛ تراژدی ۵۲؛ شعر ۵۴؛ اخلاق و سیاست ۶۱؛ میهن در برابر شهروندی جهان ۶۴؛ سرنوشت و آزادی ۶۵

۳. بُن ۶۷

سرانجام، آزادی ۶۷؛ باده‌گساری بر روی راین ۶۹؛ فاحشه‌خانهٔ کلن ۷۲؛ داوید اشتراوس و نقد مسیحیت ۷۴؛ ترک کردنِ بُن ۸۱

۴. لایپزیگ ۸۳

سکونت ۸۳؛ اوقات خوش ۸۴؛ مطالعهٔ ادبیات کلاسیک ۸۹؛ جنگ و سیاست ۹۱؛ خدمت سربازی ۹۵؛ بازگشت به لایپزیگ: نخستین ملاقات با واگنر ۹۸؛ «قصهٔ پریان و هفت چکمهٔ جادویی» ۱۰۲

۵. شوپنهاور ۱۰۷

جهان همچون اراده و تصوّر ۱۰۷؛ تبدّل درونی نیچه ۱۱۳؛ تأثیر کانت و لانگه ۱۱۷؛ انتقاد از شوپنهاور ۱۱۹؛ بازسازی شوپنهاور ۱۲۰

بخش دوم: استاد ناراضی

۶. بازل ۱۲۹

بازل در ۱۲۹ ۱۸۷۰؛ زندگی دانشگاهی ۱۳۱؛ همکاران و دوستان ۱۳۴؛ بورکهارت ۱۳۴؛ اُوربِک ۱۳۵؛ جزیرهٔ سعادت ۱۳۷؛ پایان یک ترانه ۱۴۳

۷. ریشارد واگنر و زایشِ زایش تراژدی ۱۴۷

جهان‌بینی واگنری ۱۴۸؛ هنر آینده ۱۵۴؛ تأثیر شوپنهاور ۱۵۶؛ حکمت سیلنوس ۱۶۳؛ هنر هومر ۱۶۵؛ تراژدی یونانی ۱۶۷؛ نقش اسطوره ۱۷۱؛ حل معمای ارتباط واگنر با یونانیان ۱۷۲؛ سقراط و مرگ تراژدی ۱۷۳؛ کجای راه و رسم فعلی ما اشتباه است؟ ۱۷۴

۸. جنگ و پس از آن ۱۷۷

جنگ فرانسه و پروس ۱۷۸؛ جنگ نیچه ۱۷۹؛ پس از جنگ ۱۸۱؛ خشونت ۱۸۲؛ پروس ۱۸۵؛ دربارهٔ آیندهٔ نهادهای آموزشی ما ۱۸۶

۹. فیلولوژی تنگ‌نظر ۱۹۳

«تبلیغات عالی» روده ۱۹۶؛ پاسخ دندان‌شکن ویلاموویتس ۱۹۷؛ جدایی از ریچل ۱۹۸؛ مداخلهٔ واگنر ۲۰۰؛ فون بولو و «مراقبهٔ مانفرد» ۲۰۱؛ پناه بردن به کوهستان ۲۰۲؛ فیلولوژی برخاسته از وسواس مقعدی ـ اجباری ۲۰۳؛ فیلولوژی وجودی ۲۰۴؛ رابطه با خانوادهٔ واگنر ۲۰۵؛ پنج پیش‌گفتار بر پنج کتاب نانوشته ۲۰۷

۱۰. تأملات نابهنگام ۲۱۳

تفریح در بازل ۲۱۴؛ دل‌خوری در بایرویت ۲۱۷؛ نخستین تأمل نابهنگام: داوید اشتراوس، اقرارکننده و نویسنده ۲۲۰؛ استراحت مطلق در فلیمس ۲۲۳؛ قضیهٔ رُزالی نیلسِن ۲۲۵؛ فراخوان آلمانی‌ها ۲۲۶؛ دومین تأمل نابهنگام: فواید و مضرّات تاریخ برای زندگی ۲۲۸؛ یادداشت‌های زیرزمینی ۲۳۱

۱۱. اِمِه ـ وو برامس؟ ۲۳۷

افسردگی، ازدواج، و ترک کردن تدریس ۲۳۷؛ واگنر در تعادل ۲۴۱؛ جبههٔ خانگی، ناشری تازه، زنان ۲۴۶؛

برگون ۲۴۹؛ برامس در بایرویت غدغن می‌شود ۲۵۰؛ سومین تأمل نابهنگام: شوپنهاور در مقام مربّی ۲۵۳؛ کریسمس در خانه و «سرود دوستی» ۲۶۰

۱۲. آف ویدرزِهِن بایرویت ۲۶۱

ما فیلولوژیست‌ها ۲۶۳؛ نقد و بررسی تأملات، خداحافظی با رومونت، تبریک سالروز ولادت به واگنر، و بحران بیماری ۲۶۶؛ «درمان» در اشتاینباد ۲۷۱؛ آپارتمانی تازه و دوستانی تازه: پاول ره و هاینریش کوزلیتس ۲۷۵؛ ویتو، ژنو، و پیشنهاد ازدواج ۲۸۰؛ واگنر در بایرویت ۲۸۳؛ نخستین جشنوارهٔ بایرویت ۲۹۰؛ بازگشت به بایرویت و مجیزگویی ۲۹۴

۱۳. سورنتو ۲۹۷

رفتن به جنوب ۲۹۸؛ مالویدا فون مایسنبوک ۲۹۹؛ ویلا روبیناچی ۳۰۰؛ روزن‌لاوئی: نیچه و شرلوک هولمز ۳۰۵؛ بازگشت به بازل ۳۰۹؛ واقعهٔ دردناک دکتری که دوستی می‌کند و دوستی که دکتری می‌کند ۳۰۹

۱۴. انسانی، زیاده انسانی ۳۱۳

چرخش به سوی پوزیتیویسم ۳۱۵؛ جان آزاد: نیچه و نهضت اصلاح زندگی ۳۱۷؛ صومعهٔ جان‌های آزاد ۳۲۲؛ انسانی، زیاده انسانی: حمله به مابعدالطبیعه ۳۲۴؛ علّت ستیز با مابعدالطبیعه ۳۳۲؛ فرهنگ والاتر نیچه ۳۳۸؛ نظریهٔ تکامل فرهنگی ۳۳۹؛ زیست عقلانی: بردگی، مجازات، آسان‌میری، بِه‌نژادی، محافظت از محیط زیست ۳۴۱؛ دین و هنر در فرهنگ والاتر ۳۴۳؛ جهانی‌سازی ۳۴۶؛ مسئلهٔ اختیار ۳۴۷؛ در باب نیاز آدمی به مابعدالطبیعه ۳۴۹

بخش سوم: آواره

۱۵. آواره و سایه‌اش ۳۵۳

استقبال از انسانی، زیاده انسانی ۳۵۳؛ آرا و اندیشه‌های گوناگون ۳۵۵؛ ترک کردن بازل ۳۵۶؛ سن موریتس ۳۵۷؛ سلامت و اپیکور ۳۵۸؛ آواره و سایه‌اش ۳۶۳؛ ساختن والدنی دیگر ۳۶۸؛ زنان ۳۷۱؛ آیا نیچه دموکرات است؟ ۳۷۲؛ ناومبورگ، ریوا، ونیز، مارینباد، استرسا ۳۷۴؛ جنوا، ریکوارو، و سیلس ماریا ۳۷۸

۱۶. سپیده‌دمان ۳۸۳

کتابی برای کُندخوان‌ها ۳۸۳؛ خوشبختی ۳۸۵؛ چارچوب نظری ۳۸۷؛ نقد مابعدالطبیعهٔ مسیحی ۳۸۸؛ نقد اخلاق مسیحیت ۳۹۰؛ آرمان مخالف مسیحیت ۳۹۳؛ خودآفرینی ۳۹۴؛ معمای خوشبختی ۳۹۸؛ قهرمانانه‌ـ آرامش‌بخش ۳۹۹؛ خودپرستی خیرخواهانه ۴۰۰؛ اندرز ملموس ۴۰۴؛ جایگاه چارچوب نظری ۴۰۶

۱۷. حکمت شادان ۴۰۹

نخستین تابستان در سیلس ماریا ۴۰۹؛ به بازگشت جاودانه در آی ۴۱۱؛ زمستان دوم در جنوا ۴۱۵؛ کارمن، قدّیس جانیواریوس، ره، و سارا برنارد ۴۱۶؛ مسینا ۴۱۹؛ ترانه‌های مسینا ۴۲۱؛ حکمت شادان ۴۲۲؛ بحث اصلی ۴۲۳؛ تکامل فرهنگی ۴۲۴؛ آنچه اینک هستیم ۴۲۶؛ آینده در نظر نیچه ۴۲۷؛ زندگی به مثابهٔ اثر هنری ۴۳۳؛ واقعیت، حقیقت، و دانش ۴۳۷

۱۸. ماجرای سالومه ۴۳۹

لو سالومه ۴۳۹؛ نیچه در رُم ۴۴۱؛ راز ساکرو مونته و عکس «شلاق» ۴۴۳؛ معاملات پنهانی ۴۴۴؛ نیچه در تاوتنبورگ ۴۴۶؛ الیزابت در مقابل لو ۴۴۸؛ الیزابت گفت که لو گفت که نیچه گفت ۴۴۹؛ لو در تاوتنبورگ ۴۵۱؛ درد کشیدن ۴۵۳؛ مشاجرهٔ خانوادگی ۴۵۶؛ پایان ماجرا ۴۵۶؛ پیامد ماجرا ۴۵۷

۱۹. زرتشت ۴۶۱

بازگشت به راپالو ۴۶۱؛ ضدّیت با یهودستیزی ۴۶۲؛ نیچه در مقام «وارث» واگنر ۴۶۴؛ تابستان دوم در سیلس ماریا ۴۶۵؛ ادامهٔ ماجرای سالومه ۴۶۶؛ سایهٔ برنارد فورستر ۴۶۹؛ اولین زمستان در نیس ۴۷۱؛ دو مرید ۴۷۱؛ کتاب مقدّسی جدید ۴۷۳؛ چنین گفت زرتشت: پیش‌گفتار ۴۷۵؛ چنین گفت زرتشت، بخش یکم: گفتارهای زرتشت ۴۷۷؛ چنین گفت زرتشت، بخش دوم ۴۸۶؛ چنین گفت زرتشت، بخش سوم ۴۹۱؛ چنین گفت زرتشت، بخش چهارم ۴۹۶؛ جشن خر ۴۹۷

۲۰. نیچه در حلقهٔ زنان ۵۰۱

یوزف پانت ۵۰۱؛ رِزا فون شیرن‌هوفر ۵۰۲؛ نیچهٔ «دیگر» ۵۰۴؛ متا فون سالیس ۵۰۴؛ سومین تابستان در سیلس ماریا ۵۰۵؛ هلن زیمِرن ۵۰۶؛ هاینریش فون اشتاین ۵۰۸؛ آشتی با الیزابت در زوریخ ۵۱۰؛ هلنه دروسکوویتس ۵۱۱؛ دومین زمستان در نیس ۵۱۲؛ چهارمین تابستان در سیلس ماریا ۵۱۳؛ نیچه و دوستان فمینیستش ۵۱۵؛ خانوادهٔ فورستر ۵۱۸؛ «مصیبت اشمایتسنر» ۵۱۹؛ زمستان سوم در نیس ۵۲۰؛ جهان‌وطنی نیچه ۵۲۲؛ انتشار فراسوی نیک و بد ۵۲۳؛ «دینامیت»، «فلسفهٔ یونکر»، «بیمارگونه» ۵۲۴

۲۱. فراسوی نیک و بد ۵۲۷

دل تاریکی ۵۲۷؛ فلسفهٔ نظری: «پیش‌داوری‌ها»ی اهل مابعدالطبیعه ۵۳۲؛ مابعدالطبیعهٔ قدرت ۵۳۶؛ معرفت‌شناسی ۵۳۹؛ نقد فرهنگی ۵۴۰؛ شیوهٔ چیرگی بر مدرنیتهٔ بیمار: فیلسوفان آینده ۵۴۷؛ «جمهوری» نیچه ۵۴۹؛ سلسله‌مراتب ۵۵۰؛ مسئلهٔ بردگی ۵۵۲؛ باز هم زنان ۵۵۴؛ اخلاق، دین، و هنر در دنیای جدید ۵۵۷

۲۲. غبارروبی ۵۶۱

پنجمین تابستان در سیلس ماریا ۵۶۱؛ انفجار در پایین‌دست ۵۶۲؛ سرود زندگی ۵۶۳؛ یک ماه در روستا ۵۶۴؛

چهارمین زمستان در نیس ۵۶۵؛ اسباب بزرگی ۵۶۶؛ پیش‌گفتارهای ۵۶۷ ۱۸۸۶؛ حکمت شادان، کتاب پنجم: علمی بودن در باب علم ۵۶۹؛ آواره سخن می‌گوید ۵۷۴؛ سرزمین نامکشوف نیچه ۵۷۶؛ سلامت جمعی ۵۷۷؛ سلامت روان ۵۷۸؛ «اندیشه‌ای دوست‌داشتنی: از راه سیلس به یونان!» [۹۱] ۵۸۱

۲۳. تبارشناسی اخلاق ۵۸۳

پارسیفال، داستایفسکی، و زمین‌لرزه‌ای «نشاط انگیز» ۵۸۳؛ جوانان و یهودستیزان ۵۸۵؛ اینترمِتزو ۵۸۶؛ افسرده در شور ۵۸۷؛ پنجمین تابستان در سیلس ماریا ۵۸۹؛ پنجمین و آخرین زمستان در نیس ۵۹۳؛ طرح‌های ادبی ۵۹۵؛ دربارهٔ تبارشناسی اخلاق ۵۹۶؛ جستار اوّل: «خیر و شرّ»، «نیک و بد» ۵۹۷؛ سهم نخستین جستار در رؤیای آینده ۶۰۱؛ جستار دوم: اخلاق عُرف و فرد فرمانفرما ۶۰۳؛ ریشه‌های عذاب وجدان ۶۰۶؛ سهم جستار دوم در رؤیای آینده ۶۰۹؛ جستار سوم: آرمان‌های زاهدانه یعنی چه؟ ۶۱۰؛ واگنر و آرمان زاهدانه ۶۱۰؛ فیلسوف و رابطهٔ جنسی ۶۱۱؛ منظرباوری و عینی‌نگری ۶۱۳؛ آرمان زاهدانه چنان که کشیشان پی می‌گیرند و تبلیغ می‌کنند ۶۱۷؛ آرمان زاهدانه در مدرنیته ۶۱۹؛ عیب آرمان زاهدانه چیست؟ ۶۲۰؛ علم و آرمان زاهدانه ۶۲۱؛ سروران گیتی ۶۲۴؛ مسئلهٔ روش ۶۲۶

۲۴. ۱۸۸۸ ..... ۶۲۹

زمستان در نیس ۶۲۹؛ نخستین دیدار از تورین ۶۳۱؛ سیک اینکیپیت گلوریا موندی ۶۳۲؛ آخرین تابستان در سیلس ماریا ۶۳۵؛ مهمانان ۶۳۶؛ نوشته‌های نیچه در سیلس ماریا: قضیهٔ واگنر ۶۳۸؛ دِکادانس ۶۳۹؛ داستان حلقه ۶۴۲؛ نوشته‌های نیچه در سیلس ماریا: غروب بتان ۶۴۴؛ سرشت واقعیت چیست؟ ۶۴۶؛ آزادی چیست؟ ۶۴۷؛ خوشبختی چیست؟ ۶۴۸؛ چرا خواست بازگشت جاودانه «دیونوسوسی» است؟ ۶۵۰؛ آدم «اخلاق‌ستیز» در مواجهه با اعمال زیان‌بخش چه می‌تواند بکند؟ ۶۵۳؛ آیا خودخواهی زیان‌آور است؟ ۶۵۴؛ ایراد آلمانی‌ها چیست؟ ۶۵۷؛ دوست دارید چه چیزی جایگزین فرهنگ مدرن شود؟ ۶۵۹؛ هنر در جامعهٔ جدید شما چه جایگاهی دارد؟ ۶۵۹؛ آخرین اقامت در تورین ۶۶۰؛ دجّال ۶۶۱؛ یهودیت و ریشهٔ اخلاق بندگی ۶۶۱؛ عیسای تاریخی ۶۶۳؛ انحراف پولوس ۶۶۳؛ ایراد اتهام علیه مسیحیت ۶۶۴؛ نیم‌روز بزرگ ۶۶۶؛ دین در «جمهوری» نیچه ۶۷۰؛ اینک انسان ۶۷۲؛ چگونه آدمی آن می‌شود که هست ۶۷۴؛ آنچه نیچه به آن بدل شد ۶۷۷؛ به کار گرفتن توپخانه ۶۷۸؛ وضع روانی نیچه ۶۸۱

۲۵. فاجعه ۶۸۵

خدا شدن ۶۸۵؛ داستان اسب ۶۸۹

۲۶. ظهور و سقوط خواست قدرت ۶۹۳

هوس کازابون ۶۹۵؛ تبیین همهٔ رویدادها ۶۹۷؛ ارزیابی دوبارهٔ همهٔ ارزش‌ها ۶۹۹؛ تاریخچهٔ یک طرح ادبی

ناکام ۷۰۱؛ پاکیزگی عقلانی ۷۰۴؛ اصل کیهان‌شناختی ۷۰۵؛ اصل زیست‌شناختی ۷۰۷؛ اصل روان‌شناختی ۷۰۸؛ از خواست قدرت چه باقی مانده است؟ ۷۰۹؛ مشکل «هیولای سالم» ۷۱۱

۲۷. پایان ۷۱۳

در درمانگاه بازل ۷۱۳؛ در تیمارستان ینا ۷۱۴؛ در ناومبورگ ۷۱۶؛ ستاره شدن ۷۱۷؛ الیزابت کاسبی می‌کند ۷۱۸؛ زیارتگاه وایمار ۷۲۱؛ مرگ نیچه ۷۲۳

۲۸. جنون نیچه ۷۲۵

سال‌شمار ۷۳۱

یادداشت‌ها ۷۳۹

کتاب‌شناسی منابع دست‌دوم ۷۹۳

نام‌نامه ۷۹۵

نمایه ۸۱۱

یادداشت مترجم

ترجمه‌ای که می‌بینید حاصل پنج سال کار مداوم من، توأم با غور در جهان فکر و فلسفهٔ نیچه و ترجمه‌هایی است که، در سدهٔ گذشتهٔ خورشیدی، از برخی آثار او صورت گرفته است. اینک که این کار پررنج و البته ــ دست کم برای خودم ــ آموزنده را به سر برده‌ام، شاید لازم باشد توضیح دهم که چرا اصلاً آن را به عهده گرفتم. نیچه را، در سال‌های جوانی، از طریق کازانتزاکیس و خواندن و ترجمه کردن بعضی از آثار او شناختم. تلقّی نیچه از «اَبَرمرد» یا «اَبَرانسان» و نیز نبرد میان تقدیر و تدبیر یا ضرورت و اراده که آدمی درگیر آن است، بنیاد جهان‌بینی کازانتزاکیس هم هست و تفکر کازانتزاکیس نیز، مثل اندیشهٔ نیچه، برآمده از ادبیات و فلسفهٔ یونان باستان و هومر و اپیکور و افلاطون است.

نیچه را نمی‌شود فیلسوف، به معنای متعارف کلمه، به شمار آورد. او، در وهلهٔ نخست، استاد فیلولوژی (فقه‌اللغه) بود و، چنان که در سرگذشت او در همین کتاب خواهید دید، دانشگاه بازل سوییس (همان دانشگاهی که نیچه در آن تدریس فیلولوژی و ادبیات کلاسیک یونان را به عهده داشت) حاضر نشد کرسی استادی فلسفه را به او واگذار کند، زیرا به گفتهٔ نویسندهٔ همین کتاب، نیچه «نه فقط فاقد تحصیلات روشمند در رشتهٔ فلسفه بود بلکه از تاریخ فلسفه هم کمترین اطلاعی نداشت ــ نقصی که هرگز آن را برطرف نکرد. بجز **فن بلاغت**، هیچ‌یک از آثار اصلی ارسطو را نمی‌شناخت، و از مدرسی‌های قرون وسطا، خردگرایان قارّه‌ای یا تجربه‌گرایان بریتانیایی چیزی نمی‌دانست. و هرچند **نقد قوّهٔ حکم** کانت را خوب خوانده بود، **نقد عقل محض** را مسلماً فقط از روی منابع دست دوم می‌شناخت». در واقع، نیچه سخنان افلاطون و فلاسفهٔ عهد باستان یونان را یکسره به مباحثی پیوند می‌داد که فیلسوفان آلمانی تقریباً هم‌عصر او، یعنی کانت و هگل و شوپنهاور، مطرح کرده بودند. حقیقت این است که او هیچ علاقه‌ای به مباحث انتزاعی فلسفهٔ آکادمیک نداشت و نمی‌خواست در دانشگاه مدرّس فلسفه بشود و از این راه ارتزاق کند، اگرچه تدریس فلسفه را، از سر ناچاری، به تدریس فیلولوژی ترجیح می‌داد. او در فلسفه به دنبال معنای زندگی بود. روحانی‌زاده‌ای بود که پدر مؤمن و جوان‌مرگ خود را سخت دوست می‌داشت و در کودکی شاید آرزو می‌کرد مانند او کشیش بشود. اما شناخت دقیقش از مسیحیت و کیش پروتستان، از

طرفی، و علاقهٔ شدیدش به فلاسفهٔ رواقی یونان و اساطیر آن سرزمین، که ظاهراً با زندگی و انسان مدرن و نیازهای عینی و ملموس او پیوند بیشتری دارند، از طرف دیگر، وی را به این نتیجه رساند که مسیحیت با زهدگرایی ریاکارانه‌اش زندگی را از معنی تهی کرده است. از دیدگاه نیچه، انسان دیگر نمی‌توانست دل به خدای مسیحیت و وعده‌های دروغین او خوش کند. آن خدا، که روزگاری مایهٔ آرامش اروپاییان بود، به تعبیر نیچه، در عصر مدرن «مرده» و با مرگ خود انسان و جهان را دچار سرگشتگی و بی‌معنایی کرده بود.

مواجههٔ تصادفی نیچه با کتاب اینک مشهور شوپنهاور، یعنی **جهان همچون اراده و تصوّر**، آغاز راهی بود که او را به سوی اندیشه‌ای تازه دربارهٔ معنای زندگی و مسئلهٔ رستگاری انسان رهنمون شد. آشنایی و مصاحبت نسبتاً طولانی وی با ریشارد واگنر نیز حادثهٔ مهم دیگری بود که در شکل‌گیری فلسفهٔ دوران جوانی او مؤثر افتاد، هرچند نیچه در دوران پختگی اندیشه و فلسفهٔ خود از این هر دو مراد و مربّی خود، یعنی شوپنهاور و واگنر، درگذشت و به انتقاد از اندیشه‌های آنها پرداخت. آشنایی او با سنّت شرق‌شناسی آلمان، که در قرن نوزدهم پیوند استواری با رشتهٔ تخصّصی نیچه، یعنی فیلولوژی، داشت او را با جهان‌های فکری ادیان و ادبیات شرق آشنا کرد. انتقادهای روزافزون وی از مسیحیت و تباهی‌هایی که به زعم خود در آن می‌دید، موجب شد که آرمان‌های خود را در ادیان شرقی بجوید. از سر تصادف نبود که مشهورترین کتاب خود را به نام پیامبری ایرانی نوشت و نام آن را **چنین گفت زرتشت** نهاد. زرتشتی که ما در آن کتاب می‌بینیم، بسی بیش از آن که با روایت‌های خود زرتشتیان، همخوانی داشته باشد، در واقع تصویری است از خود نیچه که از غار تیره‌گون مسیحیت به در آمده و به منتقد سرسخت آن بدل شده بود. نیچه، چند سال بعد، خود را صریحاً «ضدّ مسیح» یا **دجّال** نامید و در کتابی به همین نام به جنگ مسیحیت رفت، اما ضدّیت او با آموزه‌های مسیحی را، برخلاف مشهور، به هیچ وجه نمی‌توان به مخالفت او با دین ــ به معنی مطلق کلمه ــ تعبیر کرد. بلکه، برعکس، چنان که جولیان یانگ در همین کتاب به‌تفصیل بیان کرده است، تصویری که نیچه از «فیلسوف‌شاه» یا رهبر معنوی جامعه به دست می‌دهد، از قضا بسیار شبیه است به همان تلقّی‌ای که فرضاً در تبّت از «دالایی لاما» وجود دارد. بد نیست توضیح خود نویسنده را در این باره عیناً نقل کنم:

> چنان که هنگام بحث دربارهٔ **دجّال** روشن خواهد شد...نیچه نیز، مثل افلاطون، فیلسوف‌شاه را راهبر کار اجرایی حکومت نمی‌داند. او نه مرد میدان سیاست بلکه یک «تصویر بزرگ» است. به جای آن که به تصمیم‌گیری‌های اجرایی مبادرت کند، رهبری معنوی اجتماع را به عهده می‌گیرد ــ نقشی که واگنر ایفای آن را به پادشاه باواریا توصیه می‌کرد. اینجا می‌شود همان رابطه‌ای را در نظر آورد که میان تبّت پیش از سلطهٔ چین و دالایی لاما دیده می‌شود. این‌ها نمونه‌های نزدیکی از همان آرمانی‌اند که نیچه در ذهن دارد. این نمونه‌ها کاملاً مناسب دیدگاه نیچه‌اند، زیرا، چنان که خواهیم دید، جایگزین نیچه برای مردم‌سالاری، در حقیقت، نظامی است که به «دولت دین‌سالار» شبیه است. گرچه این نظریهٔ سیاسی او با سلیقهٔ خوانندگان غربی‌اش جور در نمی‌آید، یک چیز

را روشن می‌کند: چون حکومت‌های دینی عملاً وجود دارند، هر تصوّری هم دربارهٔ آنها داشته باشیم، آرمان «فیلسوف‌شاه» نیچه را نمی‌شود نادیده گرفت و اندیشه‌ای غیرعملی به شمار آورد. (صص ۵۵۰-۵۵۱)

به گفتهٔ یانگ، فلسفهٔ نیچه «او را از ایمان سادهٔ کودکی‌اش در ناومبورگ محروم کرد. گرچه این امر او را به هیچ وجه به الحاد رهنمون نشد ــ اشتیاق به خدا کاستی نگرفت ــ دیگر نمی‌دانست خدا کیست. خدا به "خدای ناشناخته" بدل شده بود... خدا گم‌شده‌ای بود که نیچه طلب می‌کرد، و باقی عمر را هم در این طلب به سر برد». از این روست که در **حکمت شادان** با اندوه و وحشت از مرگ خدا سخن می‌گوید:

خدا کجاست؟ به تو می‌گویم! او را کشته‌ایم ــ من و تو با هم! ما [متفکران مُدرن] همه قاتلان اوییم. اما... ما [«کوپرنیکی‌ها»] داشتیم چه می‌کردیم وقتی این زمین را از خورشیدش جدا کردیم؟ اکنون به کجا رهسپار است؟ ما به کجا رهسپاریم؟ به دور از همهٔ خورشیدها؟ آیا پیوسته سقوط نمی‌کنیم؟ و از پس و پیش و پهلو به هر سو در نمی‌غلتیم؟ آیا هنوز فراز و فرودی هست؟ (ص ۱۱۴)

جولیان یانگ به‌درستی اشاره می‌کند که انسان مدرن، از نظر نیچه، باید تاوان سنگینی برای بی‌ایمانی خود بپردازد: «آنچه باید برایش تاوان بدهیم نابودی ایمان و اعتقادی است که اجتماع را حفظ می‌کرد. و تنها راه پرداخت این تاوان ایجاد ایمانی تازه است، ایمانی که هم با شرایط مدرنیته سازگار باشد و هم، در قیاس با سلف مسیحی‌اش، نسل خوشبخت‌تری از بشر پدید بیاورد. این است تکلیفی که نیچه برای خوانندگان برگزیدهٔ خود در نظر می‌گیرد» (ص ۴۲۷).

باز، برخلاف تصوّر رایج، نیچه دشمن زهد و عرفان هم نیست. او البته با زهد ریاکارانه، آن هم از نوع مسیحی‌اش، سخت مخالف بود، اما خود در زندگی واقعی سلوکی زاهدانه داشت. این را در نوشته‌هایش هم آشکارا نشان داده و، از باب مثال، در **آواره و سایه‌اش** نوشته است:

مردی که بر هوا و هوس خود فائق آمده مالک حاصل‌خیزترین زمین شده است، مانند مستعمره‌نشینی که جنگل‌ها و باتلاق‌ها را به تصرّف درآورده است. کاشتن تخمِ کارهای نیکِ معنوی در خاک امیالی که مهار شده‌اند وظیفه‌ای است که سپس بی‌درنگ باید به انجام رسد. غلبه بر هوا و هوس فقط وسیله است نه هدف: اگر چنین نباشد، انواع علف‌های هرز و یاوه‌های اهریمنی یکباره از این خاک بکر و غنی سر برمی‌کشند، و به‌زودی آشفتگی انبوه‌تری از آنچه پیش از این وجود داشت پدید می‌آید. (ص ۳۶۸)

در نامه‌ای که به یکی از دوستانش نوشته است تمایل خود را به زهد و عرفان چنین توصیف می‌کند:

اگر شکنجه شدن و محرومیت ملاک باشد، زندگی مرا در چند سال اخیر می‌توان با زندگی هر زاهدی برابر دانست...با این حال، من در همین سال‌ها تا حدّ زیادی به تصفیه و تزکیهٔ نفس خود نائل آمده‌ام ــ و برای رسیدن به این مقصود دیگر نیازی به هیچ دین یا هنری ندارم... معتقدم که وظیفهٔ خودم را در زندگی انجام داده‌ام... هیچ درد و رنجی قادر نبوده است مرا اغوا کند و باعث شود که علیه زندگی، زندگی چنان که من آن را می‌شناسم، شهادت دهم و هرگز نباید قادر به چنین کاری بشوم. (صص ۳۷۵-۳۷۶)

به تعبیر یانگ، نیچه در واقع تمام عمر در جست‌وجوی خدا بود، «جست‌وجوی خدایی جدید برای پر کردن جایی که بر اثر مرگ خدای قدیم...خالی مانده بود». او «تحت تأثیر اسپینوزا و اِمرسون، به سوی وحدت وجود حرکت می‌کرد» (ص ۴۵۴). یانگ، سرانجام، «بنیادی‌ترین مشکل نیچه» را «تقلاّ برای یافتن خدا، به رغم وجود شر، و به رغم درد و رنج زندگی» می‌داند (ص ۴۵۵). در **چنین گفت زرتشت**، نیچه «بصیرت» را همان «استعلا از فردیت» می‌شمرد و این، به تعبیری «گریز بی‌رودربایستی نیچه به معمای جاودانهٔ عرفان» است (ص ۴۹۴). خلاصه، چنان که نویسنده در فصل ۲۲ اشاره کرده است، «نیچه بسی دور از آن الحادی است که اغلب به او نسبت می‌دهند. با آن که منکر دین مسیحی است، جامعهٔ آیندهٔ او جامعه‌ای دینی خواهد بود: آن را، دست کم از لحاظ معنوی، چیزی شبیه روحانیت رهبری خواهد کرد، و مجمعی از چهره‌های "ماندگار" خواهد داشت، چنان که به شکلی از زندگی اعتبار می‌بخشد که به زندگی افراد معنی می‌دهد و، از این طریق، بر بی‌معنایی مدرنیته فائق می‌آید» (ص ۵۷۸).

تلقّی نادرست دیگر از نیچه و فلسفهٔ او حاصل تصویر هوچی‌گرانه و کاریکاتوروارِی است که طرفداران متعصّب هیتلر و حزب نازی آلمان، به یاری الیزابت، خواهر یهودستیز نیچه، از او پدید آوردند. با این که چند تن از نزدیک‌ترین دوستان نیچه یهودی بودند و خودش نیز همواره مخالف یهودستیزی بود، تبلیغات دروغین حزب ناسیونال سوسیالیست از او فیلسوفی یهودستیز و نژادپرست ساخته بود که خواستار برتری نژاد و فرهنگ آلمانی بر سایر اقوام و فرهنگ‌ها بود. در این کتاب می‌بینیم که اندیشه و فلسفهٔ نیچه هیچ نسبتی با نژادپرستی آلمانی و به‌خصوص یهودستیزی فاشیست‌ها ندارد. مخالفت نیچه با عوام‌گرایی و سرسپردگی رمه‌وار به آنچه عوام می‌پسندند راه او را از فاشیسم و هر تفکّر نژادپرستانهٔ دیگری به‌کلّی جدا می‌کرد. البته تصوّری که او از «ابرمرد» دارد و ستایشی که گاه از «خواست قدرت» می‌کند زمینه را برای تفسیرهای اقتدارگرایانه از فلسفه‌اش، چنان که متناسب با منویات رژیم هیتلر بود، آماده می‌کرد. زبان شاعرانهٔ نیچه هم گاه چنان انباشته از ابهام و ایهام است که راه را بر تفسیرهای گوناگون و گاه متضاد از سخنان او می‌گشاید. از همین روست که عدّه‌ای او را به‌غلط زن‌ستیز و قدرت‌پرست و بنیاد فلسفهٔ او را اقتدارگرایی و لذّت‌جویی بی‌حدوحصر پنداشته‌اند. یکی از امتیازات کتابی که پیش روی شماست این است که بطلان این تفسیرهای نادرست را، با تکیه بر اسناد و شواهد موثّق، معلوم می‌کند و تصویری واقعی‌تر از نیچه و تفسیری روشن‌تر از تفکّر فلسفی او به دست می‌دهد.

یکی از جنبه‌های مهم و شگفت‌انگیز تفکّر نیچه روشن‌بینی و آینده‌نگری اوست. آنچه نیچه دربارهٔ جهانی‌سازی و چندفرهنگی‌گرایی و درآمیختن سبک‌های مختلف زندگی گفته است او را یکی از پیش‌بینی کنندگان و پیش‌گامان پُست‌مدرنیسم وامی‌نماید. نیچه را باید از پیشاهنگان علم روان‌شناسی جدید هم به شمار آورد. آثار او بی‌شک از منابع الهام‌بخش زیگموند فروید و شاگرد نامدار او، کارل گوستاو یونگ، بوده است، هرچند فروید و پیروانش کمتر به این حقیقت اقرار کرده‌اند. به هر تقدیر، نفوذی که اندیشهٔ نیچه در ادبیات و فلسفه و شعبه‌های مختلف دانش و زندگی بشر در دوران مدرن و پست‌مدرن داشته است و همچنان دارد آن قدر هست که او را به یکی از شاخص‌ترین و مهم‌ترین فلاسفه و متفکّران عصر حاضر بدل کند.

کتابی که اینک ترجمهٔ آن پیش روی شماست، به گمانم راهنمایی کم‌نظیر و روشنگر برای علاقه‌مندان یا حتا منتقدان نیچه و آثار و اندیشه‌های اوست، ضمن آن که خواننده را با سایر فلاسفه و متفکران بزرگ جهان، به‌خصوص فلاسفهٔ آلمانی در قرن‌های هجدهم و نوزدهم، نیز آشنا می‌کند و این کار را تا حد امکان با زبانی روشن و بی‌ابهام انجام می‌دهد. کوشیده‌ام تا آنجا که ممکن است ترجمان صادق کتاب باشم و ضمناً ته‌نقشی از نثر هنرمندانهٔ نویسنده را در گزارش فارسی آن حفظ کنم. با این که در نقل سخنان نیچه به همهٔ ترجمه‌های موجود فارسی از آثار او مراجعه و با آنها مشورت کرده‌ام، برای حفظ یک‌دستی سبک و سلاست نوشتار، ترجیح داده‌ام که پیرو هیچ‌یک از آن ترجمه‌ها نباشم و همهٔ شواهد را به تناسب سبک و مضمون کتاب از نو ترجمه کنم. حواشی و توضیحاتی که ذیل صفحات آمده همگی از من است، مگر این که در پایان آنها عنوان «مؤلف» درون قلاب قید شده باشد. علاوه بر نمایهٔ موضوعی کتاب، فهرستی از نام‌های خاص و صورت لاتینی آنها به ترتیب الفبای فارسی در پایان کتاب آمده است تا نیازی به تکرار آنها در پای صفحات نباشد. بخش‌هایی از سمفونی‌ها یا قطعات موسیقی که در این کتاب از آنها سخن رفته است در تارنمای کمبریج (که نشانی آن ذیل «یادداشت نویسنده» در صفحهٔ بیست‌ویک آمده است) بارگذاری شده‌اند و خوانندگان می‌توانند با مراجعه به این تارنما آنها را بشنوند یا نقش‌واره‌ای را که در حاشیهٔ برخی صفحات آمده با تلفن همراه خود برداشت (اسکن) کنند و به قطعه یا آهنگ مربوط گوش دهند.

به قول سعدی، بخت بلندم یار بود و چشم دولتم بیدار که دوست و استاد دانشمندم، دکتر حسین معصومی همدانی، این ترجمه را به دیدهٔ عنایت نگریست و، به سبب علاقه‌ای که به نیچه و لطفی که در حق من دارد، سراسر آن را به‌دقت از نظر گذراند و ویرایش کرد. به بهانهٔ مقابلهٔ این ترجمه با اصل آن و تصحیح لغزش‌ها و رفع کاستی‌هایش، روزها و ساعاتی طولانی (در انجمن حکمت و فلسفه) از نعمت مصاحبت با او و خوشه‌چینی از خرمن دانش وسیع و کم‌نظیرش در ادب ایران و فلسفهٔ غرب برخوردار بودم. آن روزها را بی‌گمان از خوش‌ترین و آموزنده‌ترین ایّام عمرم تلقّی می‌کنم.

دوست بزرگوار و مترجم و ویراستار هنرمند، آقای رضا رضایی، با گشاده‌دستی و سماحت طبعی که نمونهٔ بارز «عطابخشی» ــ به تعبیر نیچه ــ است، مرا در فهم نکات و دقایق مربوط به موسیقی کلاسیک

غرب و نیز در یافتن معادل‌های مناسب برای اصطلاحات موسیقایی یاری داد. صفحه‌پردازی چشم‌نواز و صحّت و آراستگی متن این ترجمه مرهون حسن سلیقه و دقّت نظر همکارانم در نشر نی، به‌خصوص خانم‌ها الههٔ خلج‌زاده و افسانهٔ روش، است. و سرانجام باید سپاسگزار دوست گرامی و مدیر ارجمند نشر نی، آقای جعفر همایی، باشم که در به سامان رسیدن و انتشار این ترجمه سهم بسزایی دارد.

در روزهایی که این ترجمه برای انتشار آماده می‌شد، شاهد بودم که همکار جوان و دانشورم، زنده‌یاد دکتر معصومهٔ موسوی، با چه شور و شوقی پیگیر کار و آرزومند دیدن صورت نهایی کتاب بود. افسوس که بی‌هنگام رخت از این جهان بربست و این حسرت در دلم ماند که نسخه‌ای از کتاب را تقدیمش کنم. اینک فقط می‌توانم یاد او را گرامی بدارم و خرسند باشم که آرزویش به هر حال برآورده شده است.

محمد دهقانی ــ آبان ۱۴۰۲

فریدریش نیچه
زندگی‌نامه‌ای فلسفی

در این گزارش که به طرزی زیبا نوشته شده است، جولیان یانگ جامع‌ترین زندگی‌نامه‌ای را که امروز در دسترس است دربارهٔ سرگذشت و فلسفهٔ فریدریش نیچه، فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم فراهم آورده است. یانگ به بسیاری از پرسش‌های پیچیده‌ای می‌پردازد که حاصل امتزاج شرح حال نیچه با آثار اوست: چرا پسر کشیشی پروتستان به جایی رسید که خود را «دجّال» بخواند؛ چرا این پروسی سرسخت از پروس زمان بیسمارک بیزار شد؛ و چرا این دشمن فمینیسم معاشرت با زنان فمینیست را ترجیح می‌داد. یانگ تفکّر نیچه را در بافتار روزگار خودش ــ ظهور میلیتاریسم پروسی، یهودستیزی، علم داروینی، جنبش‌های «جوانان» و نهضت‌های رهایی‌بخش، و نیز نظریهٔ «مرگ خدا» ــ می‌گذارد و بر تأثیر قطعی افلاطون و ریشارد واگنر در تلاش نیچه برای اصلاح فرهنگ غربی تأکید می‌کند. از تأثیر ویرانگری که عشق نافرجام نیچه به لو سالومه بر شخصیت او داشت نیز سخن می‌گوید و می‌کوشد تا بفهمد چرا نیچه در چهل‌وچهارسالگی دیوانه شد.

این کتاب شامل بیش از سی تصویر برگزیده از نیچه، دوستان او و مکان‌هایی است که آثارش را در آنها نوشته است. هفده آهنگ ساختهٔ این فیلسوف، که کلید فهم عمیق‌تری از منظومهٔ فکری اوست، به صورت برخط در دسترس است.

جولیان یانگ، که درس‌خواندهٔ دانشگاه کمبریج و دانشگاه پیتسبورگ است، استاد دانشکدهٔ علوم انسانی کنان در دانشگاه ویک فاریست، استاد فلسفهٔ دانشگاه اوکلند، و استاد پژوهشگر افتخاری در دانشگاه تاسمانیا است. در مقام پژوهشگر فلسفهٔ آلمانی در قرن‌های نوزدهم و بیستم، نُه کتاب نوشته است که تازه‌ترین آنها **فلسفهٔ دین نیچه** است، و از او برای سخنرانی در دانشگاه‌ها و همایش‌های گوناگون در سراسر جهان دعوت شده است.

یادداشت

فصل‌ها و قسمت‌هایی که عناوین ایرانیک دارند به بحث در آثار نیچه می‌پردازند. سایر بخش‌ها به بررسی زندگی او اختصاص دارند. پس این کتاب را به سه شیوه می‌شود خواند. می‌توان فقط به زندگی نیچه یا فقط به آثار او توجه داشت، یا این که، به طریق اولی، می‌توان هر دو وجه قضیه را در نظر داشت و زندگی و آثار نیچه را در کنار هم مطالعه کرد.

هفده آهنگ ساختهٔ نیچه، به همراه تفسیری از آنها، در تارنمای این کتاب به نشانی ذیل در دسترس‌اند:
http://www.cambridge.org/9780521871174

سپاسگزاری

از کسانی که مرا در به سامان رسیدن این کار یاری دادند عمیقاً سپاسگزارم، به‌ویژه از: کورت پاول یانتس به سبب مکاتبهٔ روشنگرش در باب عکس بدنام «شلاق»؛ پروفسور گرهارد شاومان، که یک روز کامل را صرف گرداندن من در سراسر تاوتنبورگ کرد، همان جایی که نیچه و سالومه با هم راز و نیاز می‌کردند، و همسرش، کارین، که مرا با محصول تاکستان‌های زاله ـ اونستروت که نیچه با آنها بزرگ شده بود آشنا کرد؛ خانم پترا دورف‌مولر، بایگان شول‌پفورته، که مرا با حال‌وهوای آن مدرسه در زمان نیچه آشنا کرد؛ دکتر گوردون فوتینگر، مدیر اجرایی موزهٔ واگنر در بایرویت، که، در میان جشنوارهٔ ۲۰۰۷، از نخستین آثار نیچه به‌تفصیل برای من سخن گفت؛ پروفسور ماریو روسو، که سرانجام مرا قادر ساخت تا بقایای ویلا روبیناچی را در سورنتو بیابم؛ ولفگانگ بوتنبرگ که هم ضبط آهنگ‌های نیچه در تارنمای این کتاب حاصل زحمت اوست و هم بسیاری از جنبه‌های زندگی و تفکّر نیچه را او برایم روشن کرد؛ یوآنا بوتنبرگ، به خاطر سخنان روشنگرش و نیز مهمان‌نوازی بی‌شائبهٔ او در مونترال؛ پتر لاپتسون، که طبق معمول کار مرا از حیث فلسفی به حدّ بهنجاری رساند، و ضمناً برخی اشتباهات مرا دربارهٔ تاریخ قرن نوزدهم تصحیح کرد؛ فریدریش فویت، مثل همیشه، پشتیبان من در حلّ مشکلات ترجمه بود؛ کریستین اسوانتون، که در موارد بی‌شماری مرا از اشتباه برحذر داشت و به سوی حقیقت رهنمون شد؛ نمونه‌خوان کارهای من، ماری مونتگومری، که مرا از بسیاری لغزش‌های دستوری نجات داد؛ و ویراستارم، بئاتریس ریل، که پیوسته دل‌سوز و خردمند بوده است. بیش از همه، سپاس‌دار [همسرم] آنیا ون پولانن پیتل هستم: فقط یک اَبَرزن می‌توانسته است شوهری را تحمّل کند که، هر ساله، بی آن که ردّی از خود به جا بگذارد، در اعماق قرن نوزدهم ناپدید می‌شود.

تکمیل این کتاب به لطف فرصت مطالعاتی‌ای میسر شد که دانشگاه اوکلند در سال ۲۰۰۶ در اختیارم گذارد و نیز به لطف یک کمک‌هزینهٔ نویسندگی در سال ۲۰۰۷. علاوه بر این‌ها، شورای پژوهشی استرالیا هم با بورس تحقیقاتی ۲۰۰۸–۲۰۰۹ مرا یاری داده است. بخش‌هایی از فصل ۵ پیش از این در مقاله‌ای

با عنوان «شوپنهاور، نیچه، مرگ و رستگاری» در **مجلهٔ اروپایی فلسفه**[1] ج ۱۶، ش ۲، ۲۰۰۸، صص ۳۱۱-۲۴، و بخش‌هایی از فصل ۷ در مقالهٔ دیگری به نام «ریشارد واگنر و زایشِ **زایش تراژدی**» در **مجلهٔ بین‌المللی مطالعات فلسفی**[2] ج ۱۶، ش ۲، ۲۰۰۸، صص ۲۱۷-۴۵ منتشر شده‌اند. سپاسگزار سردبیران آن مجله‌هایم که اجازه دادند از این مطالب مجدداً استفاده کنم.

1. *European Journal of Philosophy*
2. *International Journal of Philosophical Studies*

شرح علائم اختصاری

آثار نیچه

آثاری که نیچه خود منتشر کرده است با علائم اختصاری ذیل نشان داده شده‌اند: اعداد رومی اشاره دارند به بخش‌های اصلی آثار، اعداد عربی نشانگر قطعات هستند، نه صفحات. در ارجاع به KGW و KSA نخست شمارهٔ جلد و، پس از آن، شمارهٔ دفتر یادداشت و، درون قلّاب، شمارهٔ یادداشت آمده است (مثلاً KSA [204] 14 13). در ارجاع به KGB نخست شمارهٔ جلد و سپس شمارهٔ نامه را آورده‌ام (مثلاً KGB 11.3 393). ترجمه‌های KGB، KGW، و KSA همگی از خودم هستند. در نقل ترجمه‌های آثار منتشرشدهٔ نیچه گاهی اندکی دخل و تصرّف کرده‌ام.

A دجّال.

The Antichrist in *The Anti-Christ, Ecce Homo, Twilight of the Idols and Other Writings* ed. A. Ridley, trans. J. Norman (Cambridge: Cambridge University Press, 2005).

AOM آرا و اندیشه‌های گوناگون.

Assorted Opinions and Maxims in *Human, All-Too-Human* ed. E. Heller, trans. R. Hollingdale (Cambridge: Cambridge University Press, 1986).

BGE فراسوی نیک و بد.

Beyond Good and Evil ed. R.-P. Horstmann and J. Norman, Trans. J. Norman (Cambridge: Cambridge University Press, 2002).

BT زایش تراژدی.

The Birth of Tragedy in *The Birth of Tragedy and Other Writings* ed. R. Geuss and R. Speirs, trans. R. Spears (Cambridge: Cambridge University Press, 1999).

D سپیده‌دمان.

Daybreak ed. M. Clark and B. Leiter, trans. R. Hollingdale (Cambridge: Cambridge University Press, 1997).

EH اینک انسان.

Ecce Homo in Ridley and Norman.

EI دربارهٔ آیندهٔ نهادهای آموزشی ما.

On the Future of Our Educational Institutions trans. M. W. Grenke (South Bend, IN: St. Augustine's Press, 2004).

GM دربارهٔ تبارشناسی اخلاق.

On the Genealogy of Morals ed. K. Ansell-Pearson, trans. C. Diethe (Cambridge: Cambridge University Press, 1994).

GS حکمت شادان.

The Gay Science ed. B. Williams, trans. J. Naukhoff (Cambridge: Cambridge University Press, 2001).

HH انسانی، زیاده انسانی.

Human, All-Too-Human in Heller and Hollingdale.

HKG *Friedrich Nietzsche: Werke und Briefe: Historisch-kritische Gesamtausgabe*, Vol. II ed. Hans Joachim Mette (Munich: Beck, 1933).

KGB *Nietzsche Briefwechsel: Kritische Gesamtausgabe* (25 vols.) ed. G. Colli and M. Montinari (Berlin: de Gruyter, 1975-2004).

KGW *Nietzsche Werke: Kritische Gesamtausgabe* (24 vols + 4 CDs) eds. G. Colli and M. Montinari (Berlin: de Gruyter, 1967-2006).

KSA *Kritische Studienausgabe* (15 vols.) eds. G. Colli and M. Montinari (Berlin: de Gruyter, 1999).

NCW نیچه علیه واگنر.

Nietzsche Contra Wagner in *The Portable Nietzsche* ed. W. Kaufmann (New York: Penguin, 1982).

PTA *The Complete Works of Friedrich Nietzsche*, Vol. 2, Early Greek Philosophy ed. O. Levy, trans. M. A. Mügge (New York: Gordon Press).

S *Nietzsche: Werke in Drei Bänden* (3 vols.) ed. K. Schlechta (Munich: Hanser, 1965).

TI غروب بتان.

Twilight of the Idols in Ridley and Norman.

UM تأملات نابهنگام.

Untimely Meditations ed. D. Breazeale, trans. R. Hollingdale (Cambridge: Cambridge University Press, 1997).

WB واگنر در بایرویت.

Wagner in Bayreuth in Breazeale and Hollingdale.

WC قضیهٔ واگنر.

The Case of Wagner: A Musician's Problem in Ridley and Norman.

WP خواست قدرت.

The Will to Power ed. W. Kaufmann, trans. W. Kaufmann and R. Hollingdale (New York: Vintage, 1968).

WS آواره و سایه‌اش.

The Wanderer and His Shadow in Heller and Hollingdale.

Z چنین گفت زرتشت.

Thus Spoke Zarathustra trans. and ed. G. Parkes (New York: Oxford University Press, 2005).

آثار دیگران

BM *On the Basis of Morality*, Arthur Schopenhauer, trans. E. F. J. Payne (New York: Bobbs-Merill, 1965).

C *Friedrich Nietzsche: Chronik in Bildern und Texten*, eds. R. Benders and S. Oettermann for the Stiftung Weimarer Klassik (Munich-Vienna: Hanser, 2000).

J *Friedrich Nietzsche: Biographie* (3 vols.), C. P. Janz (Munich-Vienna: Hanser, 1978).

FR *The Fourfold Root of the Principle of Sufficient Reason*, Arthur Schopenhauer, trans. E. F. J. Payne (La Salle: Open Court, 1974).

LN *The Lonely Nietzsche*, Elizabeth Förster-Nietzsche, trans. P. Cohn (London: Heinemann, 1915).

PP *Parerga and Paralipomena* (2 vols.), Arthur Schopenhauer, trans. E. Payne (Oxford: Clarendon Press, 1974).

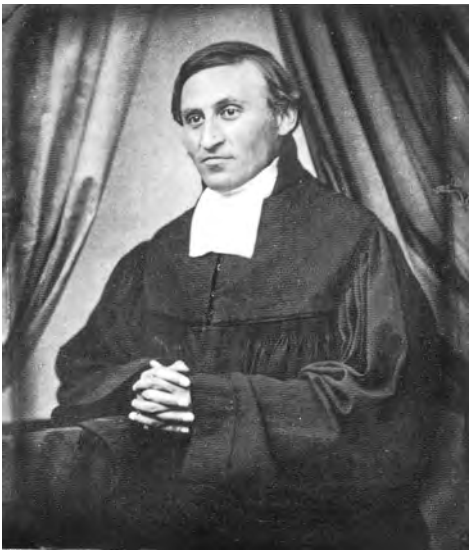
WMD *Wagner on Music and Drama*, Richard Wagner, eds. A. Goldman and E. Sprinchorn, trans. W. Aston Ellis (London: Gollancz, 1964).

WN *On the Will in Nature*, Arthur Schopenhauer, trans. E. Payne (New York: Berg, 1992).

WPW *Richard Wagner's Prose Works*, Vol. 5, Richard Wagner, trans. W. Ashton Ellis (London: Kegan Paul, Trench, Trübner and Co., 1896).

WR *The World as Will and Representation* (2 vols.), Arthur Schopenhauer, trans. E. Payne (New York: Dover, 1969).

YN *The Young Nietzsche*, Elizabeth Förster-Nietzsche, trans. A. Ludovici (London: Heinemann, 1912).



۱. کارل لودویک نیچه (پدر نیچه).



۲. فرانسیسکا نیچه (مادر نیچه).



۳. خانهٔ کشیش محل در روکن، جایی که نیچه متولد شد، و کلیسای پدر نیچه در پشت آن.



۴. ساختمان شمارهٔ ۱۸ واینگارتن در ناومبورگ.



۵. نیچه در هفده سالگی.



۶. فریدریش ریچل، استاد محبوب نیچه در لایپزیگ.



۷. پاول دویسن در حدود نوزده سالگی.



۸. نیچه در ۲۴ سالگی، هنگام خدمت نظام.

بخش یکم

جوانی

۱

دا کاپو[۱]

روکن

بزرگ‌ترین الهام نیچه، به عقیدهٔ خودش، این اندیشه بود که اگر کسی از سلامت روان کامل برخوردار باشد حتماً قادر است سراسر زندگی خود را از نظر بگذراند و آنگاه سرخوشانه به پا خیزد و فریاد برآورد «دا کاپو!ــ یک بار دیگر! یک بار دیگر! باز از نو!» ــ «تمام آهنگ و اجرا» [عیناً تکرار شود][۲]. در سلامت کامل آنچه آدمی «آزمندانه می‌طلبد چیزی نیست» جز «بازگشت جاودانهٔ» زندگی‌اش در بیکرانِ زمان ــ نه برگردانی پاک و تابناک که تکه‌های بدش را زدوده‌اند، بلکه درست همان زندگی پیشین، با همهٔ جزئیاتش، اگرچه دردناک و ننگین باشد. تکلیف ویژه‌ای که خود به عهده گرفته بود همین بود که قادر به چنین کاری شود، تا به نقطه‌ای برسد که خطاب به زندگی‌اش فریاد کشد «دا کاپو!». ببینیم او پیش از رسیدن به آن نقطه ناگزیر بود با چه مشکلاتی پنجه درافکَنَد.

فریدریش نیچه، «فریتس»، در ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ (درست یک هفته زودتر از یکی از الاهگانش، سارا برنارد[۳]) در روکن، یکی از روستاهای ایالت ساکسونی، به دنیا آمد. در باب زادگاه او، اشاره به دو نکته لازم است.

اول این که روکن در بخشی از ساکسونی واقع شده که در ۱۸۱۵ به قدرت نوظهور پروس ضمیمه شده بود. تصرف روکن مجازات اتحاد پادشاه ساکسون با ناپلئون بود که پروسی‌ها، در کنار متحدان خود، روس‌ها، اتریشی‌ها، و سوئدی‌ها او را در سال ۱۸۱۳ در نبرد لایپزیگ شکست داده بودند. (نیچه به یاد می‌آورَد که، برخلاف سایر اعضای خانواده‌اش، مادربزرگ پدری‌اش ناپلئون را سخت می‌ستود[۱]، صفتی که بعداً بخش مهمی از بینش سیاسی خود او شد.)

۱. Da Capo: اصطلاحی است موسیقایی در زبان ایتالیایی، به معنی «از اول»؛ «از سر».
۲. افزودهٔ درون قلاب از مترجم است.
۳. هنرپیشهٔ مشهور تئاتر که نیچه او را بسیار می‌ستود.

چنان که خواهیم دید، پروس در چشم‌انداز فکری نیچه جایگاه ویژه‌ای دارد. در جوانی به ملیت پروسی خود افتخار می‌کرد ــ باری در معرفی مختصر خود اعلام کرد «من پروسی‌ام» ــ و از ستایندگان پرشور اُتو فون بیسمارک، نخست‌وزیر پروس و بعداً صدر اعظم رایش یا امپراتوری متحد آلمان، بود. پس از فجایع جنگ فرانسه ـ پروس (۱۸۷۰–۷۱)، جنگی که بیسمارک به راه انداخت تا دولت‌های آلمانی را در برابر دشمنی مشترک متحد کند، از استفاده‌ای که صدر اعظم «خون و آهن» از قدرت پروس می‌کرد، و از وحشی‌گری کبرآمیز و نژادپرستانه‌ای که به نام او سر برآورده بود، هرچه بیشتر بیزار شد. لیکن، در نتیجهٔ پرورش در خانواده‌ای شدیداً پروسی و در نظام تعلیم و تربیت پروسی، به گمان من، واجد شخصیتی شد که به حد اعلا از صفات پروسی برخوردار بود. این که فیلسوفی که حکم می‌کرد آدمی باید زندگی خود را در «مسیری مستقیم» به سوی «هدفی» یگانه سامان دهد [۲]، و معتقد بود که هم جان و روان انسان و هم دولت و حکومت او باید تابع «نظم و ترتیب» باشند، از قضا پدرخواندهٔ «پُست مدرنیسم» معاصر تلقی شده است، خود گواه ظرفیت نامحدود فلاسفه برای سوء تعبیر عمدی سخنان یکدیگر است.

دومین نکتهٔ مهم دربارهٔ مکان ولادت نیچه این است که در دل سرزمینی واقع شده که نهضت اصلاحگری پروتستان از آن جا آغاز شد: روکِن حدود هفتاد کیلومتری آیزلبِن، زادگاه مارتین لوتر، حدود بیست و پنج کیلومتری جنوب غربی لایپزیگ، جایی که یوهان سباستیان باخ کار کرد و درگذشت، و حدود پنجاه کیلومتری هاله است، جایی که گئورگ فریدریش هندل به دنیا آمد و کار کرد. هم باخ و هم هندل ــ دو صدای موسیقایی بزرگی که از لوترنیسم آلمانی و از موطن نیچه سر برآوردند ــ برای فریتس که عمیقاً دلبستهٔ موسیقی بود سخت اهمیت داشتند. او می‌نویسد که در نُه سالگی وقتی سرود هاله‌لویای مسیای هندل را شنید، احساس کرد «انگار ناگزیر بودم به... آوازخوانی شادمانهٔ فرشتگانی بپیوندم که عیسی سوار بر امواج صدای آنان به آسمان می‌رفت» و تصمیم گرفت که چیزی شبیه آن بنویسد (شیار ۱ در تارنمای این کتاب) [۳].



این که «دجّال» خودخواندهٔ آینده می‌بایست در مهد پروتستانتیسم به دنیا آید تناقضی پدید می‌آورد که ما ناچار خواهیم کوشید آن را حل کنیم. باید بپرسیم چه شد که پروتستانتیسم آلمانی چنین ماری در آستین خود پرورد.

***

فریتس را به نام «فریدریش ویلهلم» غسل تعمید دادند چون در زادروز پادشاه پروس، فریدریش ویلهلم چهارم، به دنیا آمد و چون پدرش، کارل لودویک (بنگرید به تصویر ۱)، کونیگزشتروا‌ی (سلطنت‌طلب) پرشوری بود.

لودویک، پدر نیچه، در ۱۸۱۳ به دنیا آمده و پسر فریدریش اُگوست (۱۷۶۵–۱۸۶۲) بود که «سرپرست» (به تعبیری، شمّاس بزرگ) کلیسای لوتری و نویسندهٔ رساله‌هایی در موضوعات اخلاقی و الاهی بود. پدر

۱. Königsstreu: واژهٔ آلمانی به معنی «شاه پرست».

و اجداد مادر لودویک، اِرت‌موته، تا پنج نسل کشیشان لوتری بودند. این که لودویک سلطنت‌طلبی پروسی بود دست کم تا حدی از سر حق‌شناسی بود. وقتی تحصیلات دینی‌اش را در دانشگاه هاله به پایان برد، معلم سرخانهٔ سه دختر دوکِ ساکس ـ آلتنبورک شد، امیرنشین کوچکی که مانند روکن در ساکسونی پروس قرار داشت. اینجا بود که سلیقهٔ محشری در لباس پوشیدن پیدا کرد که از پوشش یکنواخت و معمول روحانیان به‌کلی دور بود و پسرش هم این اخلاق او را به ارث برد. و همین جا بود که با پادشاه پروس ملاقات کرد، و لابد شاه او را پسندیده بود، چون برحسب فرمان سلطنتی بود که، در ۱۸۴۲، درآمد موقوفات روکن به همراه روستاهای مجاور آن، میشلیتس و بوتفلد، به او واگذار شد.

در همان سال لودویک بیست و نه ساله با فرانتسیسکا اولر هفده ساله (بنگرید به تصویر ۲) آشنا شد که دختر داوید ارنست اولر، کشیش روستای پوبلس در همان نزدیکی، بود. لباس‌های برازندهٔ لودویک، رفتار باوقار او، و استعدادش در نواختن پیانو ــ موهبتی که باز پسرش آن را به ارث برد ــ قاعدتاً تأثیر خوشایندی در این میان داشته است، زیرا سال بعد آن دو با هم ازدواج کردند.

به این ترتیب، نیچه در محاصرهٔ کشیشان لوتری و، به تعبیری، همسایهٔ دیوار‌به‌دیوار آنها بود. اما خطاست اگر تلاش بعدی او را برای به قتل رساندن مسیحیت واکنشی در برابر پیشینهٔ بنیادگرا و زاهدانه‌اش بدانیم. خانوادهٔ او نه بنیادگرا بود و نه خشکه‌مقدس، چنان که خودش در **اکه هومو**[۱]، شبه خودزندگینامه‌ای که آخرین اثرش بود، تأکید می‌کند: «اگر من به جنگ مسیحیت می‌روم، شخص مناسبی برای این کارم، چون مسیحیت هرگز برای من شخصاً مصیبتی به بار نیاورده یا زندگی‌ام را محدود نکرده است ــ مسیحیان معتقد همیشه با من رفتار خوبی داشته‌اند» [۴].

به عبارت دیگر، پدر نیچه صاحب فرهنگی وسیع ــ مخصوصاً از حیث موسیقی ــ بود و ظرایف عقیدهٔ دینی را متعلق به حریم خصوصی افراد و جزئی از وجدان شخصی آنها می‌دانست. و اِرت‌موته نیچه، چنان که خواهر فریتس، الیزابت به یاد می‌آورد، «در دورانی از خردگرایی خشک بزرگ شده بود...و درنتیجه احیای سنت‌گرایی را در دههٔ ۱۸۵۰ خوش نمی‌داشت و از این که مردم به دنبال "تولد دوباره" بودند و خود را به عنوان گنهکارانی نومید علناً تقبیح می‌کردند ناراضی بود» [۵]. این تحجّرستیزی در پدربزرگ مادری فریتس هم دیده می‌شد، که فریتس جوان شدیداً دلبستهٔ خانوادهٔ «باصفا [گموتلیش[۲]]» و آسان‌گیر وی بود. داوید اولر پسر بافنده‌ای بود که از راه هوشمندی و تحصیل و ازدواج خود را تا حد طبقهٔ زمین‌داران برکشیده بود و می‌توانست از املاکی که در روستا داشت امرار معاش کند. او صاحب یازده فرزند شد، ورق‌بازی را دوست داشت، و کشاورزی می‌کرد و شکارچی قابلی بود. موسیقی‌دان بااستعدادی هم بود که مجالس موسیقی منظمی برپا می‌داشت تا شب‌های زمستان را پرنشاط‌تر کند و کتابخانهٔ بزرگی داشت که به یکی از پاتوق‌های محبوب فریتس بدل شد.

۱. *Ecce Homo*: این کتاب نیچه را در فارسی غالباً اینک انسان ترجمه می‌کنند. از آن ترجمه‌های مختلفی به فارسی در دست است.
۲. gemütlich: واژهٔ آلمانی به معنی گرم و صمیمی.

کلیسای لوتری درواقع بسیار شبیه کلیسای آنگلیکان بود. راهی بود به سوی پیشرفت اجتماعی و زندگی نسبتاً مرفه. لیکن اشتباه است اگر به سراغ صفت «ترولوپی[۱]» برویم: گمان کنیم که ایمان مسیحی از نظر نیچه/ اولرها معنایی نداشت و آنها فقط شکل ظاهری و اجتماعی آن را رعایت می‌کردند. ایمان آنها اصیل و بی‌چون و چرا و عمدتاً به دور از شک و تردید بود.[۲] این ایمان اساس زندگی آنها بود. الیزابت این نکته را به‌صراحت بیان می‌کند:

> در تمام دوران کودکی‌ام مسیحیت و دین هرگز موجب کوچک‌ترین قیدوبندی نبودند، ولی ما درعمل پیوسته سرمشق‌هایی از هر دو در مقابل خود داشتیم که عالی‌ترین جلوه‌های تسلیم و طاعت طبیعی بودند [۶].

نیچه/ اولرها کودکان را در محیطی بار می‌آوردند که انباشته از زندگی‌های اصیل مسیحی بود و فضایل مسیحی در آن جلوه‌ای طبیعی و غیرتحمیلی داشت.

این همان نکته‌ای است که حملهٔ سنگدلانه و بی‌امان نیچهٔ عاقل و بالغ به مسیحیت را به معمایی در زندگی او بدل کرده است. مسیحیت بنیاد مادی و معنوی خانوادهٔ گسترده‌ای بود که کودکی او را سرشار از عشق و امنیت و گرمایی می‌کرد که ارزش آن را هرگز از یاد نبرد. فریتس، به‌ویژه، سخت دلبستهٔ پدرش بود. در خاطراتی که خود در سیزده سالگی نوشته است او را چنین به یاد می‌آورد:

> نمونهٔ تمام‌عیار آدمی روستایی! برخوردار از صفا و صمیمیت، آراسته به همهٔ فضایل مردی مسیحی، که زندگی آرام و ساده اما شادمانه‌ای داشت و مورد احترام همهٔ کسانی بود که او را می‌شناختند. خلق خوش و روی گشاده‌اش موقعیت اجتماعی خوبی برای او فراهم کرده و باعث شده بود که همه از ته دل دوستش بدارند. ساعات فراغتش را به مطالعهٔ علمی و لذت بردن از موسیقی می‌گذراند. در نواختن پیانو به مهارتی درخور دست یافته بود، مخصوصاً هنگام بداهه‌نوازی... [۷]

۱. Trollopian: صفتی برگرفته از نام آنتونی ترولوپ، داستان‌نویس اخلاقی عهد ویکتوریا (قرن نوزدهم).

۲. در این مورد یک استثنای مستند در نامه‌ای دیده می‌شود که دایی نیچه، ادموند اولر، در ۱۸۶۲ به او نوشته است: «می‌خواهی بدانی من چطورم. الآن، خدا را شکر، خیلی خوب‌ام. مه‌گرفتگی‌های دلگیر و خفقان‌آور برطرف شده و هوا باز تازه شده... پس از شبی تیره و عذاب الیم درونی روزی نو و زندگی تازه‌ای طلوع می‌کند. عیسی مسیح، که مصلوب شده و رستاخیز کرده و به آسمان رفته، امروز باز زنده است و فرمانروایی می‌کند؛ او اینک یگانه خداوند و پادشاه قلب من است، تنها از او پیروی می‌کنم، تنها برای او می‌زیم و می‌میرم و کار می‌کنم. تا مدتی زیاد به پیروی از آدمیان، عقل خودم، و خرد این جهانی در شک به سر بردم. چنان که خودت می‌دانی، عقاید آدم‌ها پیوسته یکدیگر را خنثا می‌کنند، که معنایش این است که روح جست‌وجوگر نمی‌تواند هیچ مبنای ثابتی بیابد. اما حالا که عیسی خداوند قلب من شده دورهٔ شک به سر رسیده است. اینک مبنای ثابتی دارم، چون عیسی همیشه یکه و پابرجا خواهد بود... فریتس عزیزم، از صحبت‌هایمان فهمیدم که تو هم روحی جست‌وجوگر و مبارز و دچار تعارض هستی. نصیحت مرا بپذیر و عیسی را خداوند خود قرار ده و تنها از او پیروی کن... نه از هیچ نظام بشری‌ای. فقط عیسی، فقط عیسی، و باز هم فقط عیسی... فقط عیسی» (KGB 1.1 به نیچه، 58). به نظر می‌رسد که دایی نیچه، ادمونت، پس از بحرانی مذهبی، دستخوش «تولدی دوباره» در عالم مسیحیت شده که برای نیچه/ اولرها پدیده‌ای عمدتاً بیگانه بوده است. [مؤلف]

ــ مهارتی که فریتس هم به‌زودی در آن سر آمد شد. الیزابت این تصویر از پدرشان را با اندکی تفاوت تصحیح می‌کند و به یاد می‌آورد که او اصلاً اجازه نمی‌داد هیچ اختلاف و دعوایی در حضورش اتفاق بیفتد چون

> مردی فوق‌العاده حساس بود، یا، چنان که در آن زمان راجع به او می‌گفتند، هر چیزی را زیادی به دل می‌گرفت. هر نشانه‌ای از اختلاف در حوزهٔ کارش یا در خانواده‌اش چنان برای او دردناک بود که خود را به مطالعه مشغول می‌کرد و از خوردن یا نوشیدن یا حرف زدن با هر کسی خودداری می‌ورزید. [۸]

لیکن الیزابت در سرسپردگی شدید فریتس به پدرش سر سوزنی هم تردید نمی‌کند:

> پدرمان عادت داشت بیشتر وقتش را با ما بگذراند، اما به بزرگ‌ترین پسرش فریتس توجه خاصی داشت و او را «دوست کوچک» خود می‌نامید و به او اجازه می‌داد که حتا وقتی مشغول کار بود کنارش باشد، چون او [فریتس] می‌توانست آرام بنشیند و پدرش را هنگام کار با دقت تماشا کند. حتا وقتی فریتس فقط یک سال داشت چنان از موسیقی پدر لذت می‌برد که هر وقت بی هیچ دلیل معینی گریه می‌کرد از پدرمان خواهش می‌کردند برای او پیانو بزند. آن وقت بچه راست توی کالسکه‌اش می‌نشست و مثل موش ساکت می‌شد و چشم از نوازنده برنمی‌داشت. [۹]

در **اینک انسان**، نیچه می‌گوید که

> این را امتیاز بزرگی می‌دانم که چنان پدری داشته‌ام؛ حتا به نظرم می‌رسد که هر امتیاز دیگری که دارم از همین راه نصیبم شده است... اول از همه، بی آن که قصد و نیتی از جانب من در کار باشد، فقط به صِرفِ نشستن و صبر کردن، بی‌اختیار به دنیایی پر از چیزهای نفیس و ظریف [دنیای کتاب‌ها] قدم گذاشتم: آنجا در آسایش‌ام، فقط آنجاست که ژرف‌ترین عواطف من آزاد می‌شوند. [۱۰]

بنابراین، زمینه‌های مخالفت نیچه با مسیحیت هر چه باشند، آنها را نمی‌توان در میل اُدیپی او به «کشتن پدر» جست‌وجو کرد.

***

خانهٔ کشیشی روکن (بنگرید به تصویر ۳) زیر سیطرهٔ زنان بود که عبارت بودند از مادر بیوهٔ لودویک، اِرت‌موته، زنی مهربان اما مریض‌احوال که به سروصدا حساس بود و خواهرهای ناتنی و مجرّد لودویک: اوگوسته، که از خانه‌داری گریزان و دائماً گرفتار سوء هاضمه بود، و رُزالی، که کمی سلطه‌جو و قدری «عصبی» بود و به سیاست علاقه داشت، و ــ برخلاف عرف زنان زمانه‌اش ــ روزنامه می‌خواند. فریتس همهٔ آنها را دوست داشت.